

بطوری که مؤلف فقید در مقاله اشاره می کند تحلیل او تنها معطوف به تحولات سال ۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۷۹ م) یعنی نخستین سال پیروزی انقلاب اسلامی است و می دانیم که در آن زمان انقلاب اسلامی هنوز مراحل دشوار خود را پشت سر نگذاشته و به مرحله تثبیت و قوام قدم نگذاشته بود. نکته دیگر آنکه این مقاله از آخرین آثار شادروان عنایت است که آن را همزمان با یادکردی پس از نگارش اندیشه سیاسی در اسلام معاصر به رشته تحریر کشیده ولی متأسفانه خود شاهد چاپ این مقاله و آن کتاب نبوده است.

همانطور که در این اثر ملاحظه می شود مرحوم عنایت در تحلیل خود از علل بروز انقلاب اسلامی تحت تأثیر استاد شهید مرتضی مطهری است و در ارائه اندیشه های خود به آثار و نوشته های شهید مطهری استناد می کند. چرا که مطهری را «متفکری اصیل و خلاق، مسلمانی به تمام معنی و انسان دوست» می دانست. *

با این همه شایان ذکر است که ترجمه و چاپ این مقاله الزماً به معنای تأیید تمامی نظرات ارائه شده در آن نیست و صرفاً برای آشنایی با دیدگاه های آن استاد فقید صورت می گیرد. بار دیگر توجه خوانندگان گرامی را بدین نکته جلب می کند که تحلیل ارائه شده براساس رویدادهای سال ۱۳۵۸ یعنی سال اول انقلاب قرار دارد.

بی شک تحلیل پدیده ای که هنوز انسجام خود را نیافته کار دشواری است. انقلاب ایران هنوز (در سال ۱۳۵۹) مسیر کامل خود را نیپیموده و دائماً صورتها و جهت های مختلف به خود می گیرد. تحلیل این پدیده حتی برای ناظران آگاه و متخصص نیز با دشواری های زیادی روبرو است. اما ابهامات موجود نباید مانع از تحلیل و نتیجه گیری عالمان علم سیاست - هر چند بشکل آزمایشی- گردد. نظرات من در این مقاله عمدتاً معطوف به جریانات اصلی و قطعی انقلاب در مراحل اولیه آن است و بطور کلی تحلیلی براساس

شادروان حمید عنایت در عمر کوتاه پنجاه ساله خود سعی وافری در انتقال اندیشه ها و آرای گوناگون به فرهنگ ها و ملل دیگر به عمل آورد. او که بنیاد فلسفه سیاسی در غرب را به ما شناساند و باسیری در تفکر سیاسی عرب به معرفی فلسفه سیاسی اعراب مسلمان همت گماشت، متقابلاً اندیشه سیاسی در اسلام معاصر را نیز به میان متفکران غربی برد و باعث شد که تفکر و ارزشهای اسلامی؛ بویژه اندیشه سیاسی تشیع هر چه بیشتر و بهتر و در قالب های علمی در مجامع و محافل دانشگاهی غرب مطرح و شناخته شود.

آگاهی علمی دکتر عنایت بر زوایای تاریخ و مبانی تفکر اسلامی و بخصوص تسلط وافر وی بر زمینه های فکری شیعه و نحوه تحوّل و تطوّر مفاهیم انقلابی در این مکتب، بی شک او را در زمره صاحب نظران صدیق و آگاه تاریخ سیاسی معاصر اسلام قرار می دهد. اما در گذشت ناگهانی وی در چهارم مرداد ماه ۱۳۶۱ فرصتی نگذاشت که بالندگی و تثبیت نظام اسلامی را در کشورمان شاهد باشد و هر چند که وی قبلاً در اثر ارزشمند خود یعنی اندیشه سیاسی در اسلام معاصر مبانی انقلابی تشیع و تجدّدخواهی شیعه را مورد بررسی و تحلیل قرار داده بود لیکن اثری از وی به زبان فارسی در باب علل فروپاشی رژیم شاهنشاهی و چگونگی نضج گیری جنبش اسلامی و آینده آن منتشر نشده بود و به نظر می رسید که این خلأ همچنان خالی بماند. چند سال قبل مجموعه مقالاتی با عنوان انقلاب در جهان سوم* به زبان انگلیسی منتشر شد که فصل آخر آن حاوی مقاله ای از استاد عنایت در باب چگونگی بروز انقلاب اسلامی ایران بود. این مقاله در اصل به منظور روشن کردن اذهان بیگانگان در این مورد نگاشته شده است و امیدواریم ترجمه آن خلأ موجود در این زمینه را پر کند. البته باید توجه داشت که این مقاله حدود سالهای ۶۰-۱۳۵۹ یعنی کمی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نگاشته شده است و

انقلاب اسلامی: مذهب در قالب ایدئولوژی سیاسی

بقلم: شادروان دکتر حمید عنایت
ترجمه و تلخیص: امیر سعید الهی

نخستین موضوعی که باید به اختصار مورد بحث قرار گیرد این است که آیا حوادث سال‌های ۱۳۵۷-۵۸ در ایران را می‌توان اساساً انقلاب نامید یا خیر؟ گروهی، هم در داخل و هم در خارج از ایران به این پرسش پاسخ منفی می‌دهند و مدعی‌اند که آنچه در ایران اتفاق افتاد چیزی جز انتقال ساده قدرت از یک گروه به گروهی دیگر، بدون ایجاد تغییرات بنیادی در ساخت اجتماعی و اقتصادی کشور نبود. این عقیده عمدتاً از آن بعضی از نویسندگان چپگراست که لزوماً نباید همه آنها را مارکسیست پنداشت. اینان برای اشاره به تحولات منتج به سرنگونی شاه، در تعبیر مثبت، کلمه «قیام» و در تعبیر منفی اصطلاح «فتنه» را به کار می‌برند. ولی به نظر من شکی وجود ندارد که بعضی تحولات مهم و همه‌جانبه در سطوح سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور صورت گرفته است که تعبیری جز «انقلاب» ندارد. البته بخش اعظم چارچوب اقتصادی رژیم سابق همراه با جهت‌گیری‌های اجتماعی، سنن فرهنگی و نهادهای اداری آن (تاکنون) دست نخورده باقی مانده و حتی بعضاً تقویت هم شده است که از جمله می‌توان رفتار استثمارگونه قشرهای مرفه؛ بخصوص تجار، و گردن نهادن بی‌چون و چرای عموم به قدرت دولت را ذکر کرد البته برخلاف موارد مشابه در انقلاب‌های روسیه و کوبا انضباط نظامی و یکدستی در جامعه برقرار نشده است.

با وجود این، تحولاتی که صورت گرفته است عمیق و پیراهمیت به نظر می‌رسد. بر اثر این تحولات نه تنها گروه کاملاً جدیدی با ذهنیت و ارزشهای کاملاً نو جای دار و دسته حاکم در رژیم سابق را گرفته است بلکه پاکسازی‌های اعمال شده در ادارات، حتی قشرهای پائین دستگاه اداری را نیز شامل شده است. در زمینه اقتصادی، کارخانه‌ها، بانک‌ها و شرکت‌های بیمه خارجی و داخلی در مقیاس وسیعی ملی شده و نیز ثروت‌های کلان افرادی که متهم به ارتکاب اعمال خلاف در دوره قبل از انقلاب شده‌اند مصادره گردیده است. اما شاید مهمتر از همه

تحولی باشد که در کل جو اخلاقی و فرهنگی جامعه رخ داده است. انقلاب اسلامی یقیناً به روند غربی کردن کشور که از اهداف اصلی حیات اجتماعی، آموزشی و فرهنگی پیشین ایران بود پایان داده است. شواهدی از نفی فرهنگ غربی از قبل در میان روشنفکران دیده می‌شد و حتی به ادبیات رسمی رژیم شاه نیز راه یافته بود. شاه نیز با اغماض نسبت به حملات لفظی روشنفکران به اردوگاه غرب، می‌کوشید که خود را از اتهام تأمین منافع غرب مبرا کند ولی این امر با پایگاه و مواضع واقعی رژیم در تضاد بود (و این نوع تضادها بتدریج در دوره قبل از انقلاب رشد کرد). ایدئولوژی ذاتاً اسلامی نهضت که شاه را سرنگون کرد پس از پیروزی با نفی اینگونه بدعت‌های فرهنگی و جرح و تعدیل ضمنی در طرح‌های نوسازی کشور تضادهای مذکور را موقتاً برطرف کرد. می‌گویم «موقتاً» زیرا اگر این روند با برنامه‌ای مدون و جامع و با هدف خودکفایی کامل ایران در بخش‌های حساس حیات ملی توأم نباشد، بعدها مبدل به عقبگردی به نفع غرب می‌شود. در جمهوری خلق چین نیز اگر چه برای مبارزه با غرب سازمان و روشهای پیچیده‌تری در مقایسه با جمهوری اسلامی به کار رفت اما دیدیم که انقلاب فرهنگی در آن کشور هم دیری نپایید.

میل به بریدن از غرب، بیشترین تجلی خود را در حیطه روابط خارجی نشان داده است. ایران بعد از دوره پهلوی در کنار نیروهای غیرمتعهد، ضدامپریالیست و ضدصهیونیست جهان قرار گرفت. این امر نیز ممکن است که تعهدی سطحی یا زودگذر باشد و طبیعتاً دچار شدت و ضعف شود یا حتی شاید مانند حالتی که در مصر پیش آمد جهت عکس به خود بگیرد. اما باید اذعان کرد که ضدیت با غرب احساس عمیقی است که از اعتقاد انقلابیون... به شعار «نه شرقی، نه غربی» برمی‌خیزد.

تحول مهمی که در زمینه فرهنگ مردم صورت گرفته است تغییر ارزشهای اجتماعی است که بر اثر آن اهمیت عامل ثروت و درآمد به عنوان معیار منزلت اجتماعی یا شخصیت فردی بسیار کاهش یافته است. همچنین روحیه

● انقلاب اسلامی یقیناً به روند غربی کردن کشور که از اهداف اصلی حیات اجتماعی، آموزشی و فرهنگی پیشین ایران بود پایان داد... ضدیت با غرب احساس عمیقی است که از اعتقاد انقلابیون به شعار «نه شرقی، نه غربی» برمی‌خیزد.

چشم و هم‌چشمی نیز که زمینه‌ساز اسراف و فساد

مالی در رژیم شاه بود بمراتب ضعیف‌تر شده است. تجلی این وضع در قشرهای پائین مردم بخوبی مشهود است. مردمی که سالیان متمادی، علیرغم اقدامات مکرری که از بالا صورت گرفت، نه فقط از نظر محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی بلکه به واسطه عدم امکان تماس با مسئولین با مشکلات دست‌وپنجه نرم می‌کردند اینک برای نخستین بار با پافشاری بر احقاق حقوق خود احساس سربلندی می‌کنند. علاوه بر این اگر چه مردم هنوز مشارکت‌چندانی در اداره امور ندارند ولی دستکم می‌توانند مسئولین مهم را ببینند و در بعضی از موارد کارهایشان رافع و رجوع کنند. همین مقدمات نشان می‌دهد که جناح مخالف شاه در تأسیس یک نظم مناسب در کوتاه‌مدت موفق بوده است و این عاملی است که به نظر من در هیچ انقلاب دیگری نظیر نداشته است.

بررسی تاریخ جهان نشان می‌دهد که همه انقلابات از علل مشابهی سیراب می‌شده‌اند و تنوع در این زمینه بسیار کم بوده است. این علل کم‌وبیش همانهایی است که در کتاب سیاست ارسطو نیز تشریح شده است.^۲ از این نظر و با توجه به اختلافات فرهنگی و شرایط متفاوت زمانی و مکانی شک نیست که انقلاب اسلامی نیز دارای وجوه مشابه و یکسان با سایر انقلابات است و نظراتی که در باب علل بروز انقلابات عنوان شده است در این مورد نیز صادق می‌باشد. برای نمونه گروهی، انقلابها را فقط معلول انحطاط یا بحران‌های شدید سیاسی و اجتماعی یا فقر اقتصادی نمی‌دانند و معتقدند که شورش‌های مردمی لزوماً و تنها بر اثر نارضایتی ناشی از استضعاف و ستم‌های حاکمه صورت نمی‌گیرد. بلکه در جستجوی علل هر انقلاب باید عوامل مثبتی همچون تحولات اقتصادی و اجتماعی و بیداری فرهنگی و دستیابی جامعه به درجه معینی از دموکراسی و احراز صلاحیت برای این نوع حکومت را نیز در نظر گرفت.^۳ به عبارت دیگر هر قدر شمای کلی جامعه تیره‌تر باشد احتمال انقلاب کمتر است. در واقع انقلاب حاصل امتزاج اضداد گوناگون در جامعه شناخته

می‌شود.

انقلاب اسلامی یکبار دیگر صحت این فرضیه را ثابت می‌کند که هر انقلابی نه تنها معلول نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی است بلکه در عین حال حاصل نوعی تحول اقتصادی و اجتماعی در جامعه نیز هست. پیش از سقوط شاه، جامعه ایران امتزاجی از تضادهای عجیب و غریب بود و ترکیبی از پیشرفت و انحطاط، ترقی و ارتجاع، تجدّدطلبی و کهنه‌پرستی، اشاعه فرهنگ ساسانی و تأکید بر مظاهر ایرانی قبل از اسلام در کنار تبلیغات مذهبی، روشهای اتوکراتیک دولت توأم با تظاهر به حمایت از دموکراسی، بسیج مردم در عین سلب کنترل سیاسی دولت بر مردم، همه‌وهمه در جامعه وجود داشت. بعضی وجود این همه تناقض در صحنه سیاسی ایران در طول یک دهه قبل از انقلاب را نشانه سقوط محتوم شاه می‌دانستند ولی از دریچه چشم بعضی دیگر اوضاع کشور بر بالندگی رژیم گواهی می‌داد.

به عبارت دیگر در طول این مدت اگر گروهی پیوسته رژیم را متزلزل و در لبه پرتگاه توصیف می‌نمودند، در عین حال عده‌ای هم بودند که به همان اندازه در قابلیت غائی رژیم برای مقابله با بحرانهای موجود شک نمی‌کردند. از گزافه‌گویی‌ها و اغراق‌های سطحی این دو گروه که بگذریم باید گفت که هر دو آنها به یک معنی درست می‌گفتند. زیرا ارزیابی هر دو گروه بر مبنای شرایط کاملاً متفاوت صورت می‌گرفت. باید در نظر داشت که رژیم شاه به‌مرور و بخصوص پس از افزایش درآمدهای نفت متعاقب بحران نفتی سال ۱۹۷۳ بود که هر چه بیشتر به روشهای استبدادی و اختناق متکی شد و اطرافیان شاه نیز در منجلاب فساد فرو رفتند.

موضوع دیگری که بین انقلاب اسلامی و سایر انقلابها مشترک است، سرعت تحولات سال ۱۳۵۷-۵۸ در صحنه سیاسی ایران بود. در آغاز امر محیطی مملو از تفاهم و همدلی خودجوش که ناشی از نوعی وفاق فراگیر ولی مبهم در مورد اهداف مشترک (برای براندازی رژیم) بود در میان مردم به وجود آمد. ولی کمی بعد شاید به علت همان ابهام و نیز سرعت شگفت‌انگیز رویدادها در

● مردمی که سالیان متمادی، نه فقط از نظر محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی، بلکه به واسطه عدم امکان تماس با مسئولین، با مشکلات دست‌وپنجه نرم می‌کردند اینک برای نخستین بار با پافشاری بر احقاق حقوق خود احساس سربلندی می‌کنند.

هنگام سقوط رژیم، شکافها و تنش‌های خزانده در میان مخالفان شاه بروز کرد و متعاقباً چپ‌گرایی و راست‌گرایی باب شد و به‌همین علت نوعی بلا تکلیفی تلخ جامعه را فرا گرفت.

برای تحلیل علل سقوط ناگهانی نظام سلطنتی در ایران نظریات گوناگونی عنوان شده است که عمدتاً ریشه در مفاهیم جامعه‌شناسی غربی - چه مارکسیستی و چه غیر آن - دارند.^۴ ولی بیشتر این تلاش‌ها به بیراهه رفته‌اند. نظریه مبارزه طبقاتی و تحلیل‌های مبتنی بر رشد طبقات متوسط شهری یا مهاجرت روستائیان به شهرها هیچ‌کدام پاسخ قانع‌کننده‌ای برای این پدیده نیست. باید دید چگونه این دستگاه عریض و طویل که سالیان متمادی و با توسل به روشهای گوناگون - از سرکوب شدید گرفته تا تنظیم و باج دادن - مخالفان خود را ساکت می‌کرد، یکباره و در عرض کمتر از یک سال سقوط کرد. نکته مهمی که باید به‌خاطر داشت این است که سقوط شاه هنگامی پیش آمد که بحران‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مطرح برای رژیم مسلماً با وضعیت اواخر دوره سلطنت فرانسه در سالهای ۱۷۸۷ و ۱۷۸۹ که انقلاب کبیر به‌وقوع پیوست یا با حالت فلاکت‌بار و جنگ‌زده روسیه تزاری در آستانه انقلاب اکتبر قابل مقایسه نبود. شاید پاسخ قطعی به این مسئله در گرو افشای همه حقایق مربوط به سالهای آخر سلطنت شاه و بخصوص روابط آن با ایالات متحده در این سالها باشد. همچنین باید علت تزلزل فکری شاه در طول آخرین ماههای زمامداریش که دچار بیماری شدید و ضعف اراده در برابر جنبش مردمی و نیز فشارهای آمریکا بود مشخص شود. ولی بطور کلی برای تبیین وضعیت پیچیده و علل نامرئی سقوط شاه باید از اصطلاح «ناهنجاری» در جامعه‌شناسی کمک گرفت: بی‌شک انقلاب اسلامی ناشی از سستی در روشهای سنتی اعمال قدرت و نیز تزلزل در معیارهای تشخیص اجتماعی افراد بوده است. شیوع این پدیده را نباید تماماً به حساب طرح‌های شاه برای نوسازی کشور گذاشت ولی غیر قابل اجتناب هم نبود. ظاهر آفر و پاشی خانواده‌های

بزرگ، مهاجرت روستائیان به شهرها، آداب و ارزشهای ناشی از صنعتی شدن و عدم توازن میان تجدیدگرایی ناقص و سطحی از یک سو، و ارزشها و روشهای سنتی جامعه از سوی دیگر تا حد قابل ملاحظه‌ای موجبات سقوط شاه را فراهم آورده است. مردم از ریشه‌های اخلاقی و فرهنگی خود بریده بودند و احساس هویت فردی، پیوندهای گروهی و همبستگی صنفی رو به زوال بود. اما چیزی که به این مسائل شدت می‌بخشید خودمحموری در سطوح بالای رهبری سیاسی بود. برای نمونه باید مبارزه با سلطه معمرین و سالخوردگان (بر دستگاههای اداری کشور) را ذکر کرد که این امر ظاهراً از تراوشات فکری شخص شاه بود. وی اعتقاد داشت همه اشکالات کشور نتیجه ندانم کاری معمرین در مناصب رهبری و مدیریت است. این پدیده که در اواخر دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰م) آغاز شد باعث گردید که مناصب حساس در دستگاههای اداری، صنعتی و دانشگاهی به دست جوانان بسیار تحصیلکرده و جویای نام افتد. اما این سیاست فاجعه به‌بار آورد و دلیل آن هم بسیار ساده بود؛ زیرا چهره‌های جدید اگر چه صلاحیت فنی داشتند ولی فاقد مقبولیت عام بودند. حاصل این امر، گسستگی بیشتر در زنجیره قدرت در ادارات، کارخانه‌ها، مدارس و دانشگاهها بود. با شدت یافتن مبارزه مخالفین، اثرات تخریبی این سیاست که انسجام رژیم را سست کرده بود شدت یافت و هنگامی که انقلاب در آستانه پیروزی قرار داشت بیشتر سیاسیون کهنه کار یا از هیأت حاکمه خارج شده بودند، یا از شأن و اعتبارشان کاسته شده بود یا اینکه اصولاً سکوت پیشه نموده بودند.

پدیده فرهنگی مهمتری که «ناهنجاری» را در جامعه گسترش داد احساس حقارت در برابر فرهنگ غرب بود که در بیشتر کشورهای جهان سوم عمومیت دارد. این احساس در میان بسیاری از مردم در کلیه قشرها چه فقیر و چه غنی وجود داشت. اما در میان طبقه نخبه تحصیلکرده رایج‌تر بود چرا که این قشر یکی از علل اصلی کندی پیشرفت کشور را پای‌بندی به ارزشها و عقاید سنتی می‌دانست که اسلام شیعی مهمترین

● جناح مخالف شاه در تأسیس یک نظم مناسب در کوتاه‌مدت موفق بوده است و این عاملی است که به نظر من در هیچ انقلاب دیگری نظیر نداشته است.

● انقلاب اسلامی یکبار دیگر صحت این فرضیه را ثابت می‌کند که هر انقلابی نه تنها معلول نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی است بلکه در عین حال حاصل نوعی تحول اقتصادی و اجتماعی در جامعه نیز هست.

منبع آن به‌شمار می‌رفت. با این‌همه، اعتقادات دینی توده مردم کماکان پابرجا بود و همین نکته بود که از چشم نخبگان ایرانی و خارجی بدور مانده و آنها را به این اشتباه انداخته بود که احساسات مذهبی در ایران رو به ضعف گذاشته است. مثال بارزی از این پدیده یعنی ایجاد معجونی از دو فرهنگ متفاوت را باید در «جشن هنر شیراز» دید که هر ساله برگزار می‌شد و اقلیت مرقه‌پی در معابر عمومی و در برابر چشمان مبهوت مردم شیراز آخرین محصولات فوق مدرن هنری غرب را به نمایش می‌گذاشت.

تا اینجا و جوه انقلاب اسلامی خصوصیاتى همچون سایر انقلابات مهم جهان دارد. اما اشاره به مذهب و اعتقادات مذهبی موضوع متفاوت دیگری را نیز پیش می‌کشد. همانطور که گفتیم زمینه بروز انقلاب بر نوعی رویکرد جمعی به مذهب قرار داشت که بخصوص نشانگر اعتقاد عمیق به مبانی مذهب شیعه بود و همین خصلت است که به انقلاب ایران در میان سایر انقلابات عصر ما جایگاهی ویژه. اگر نه منحصر بفرد. می‌بخشد. مسلماً اشخاصی که انقلابات را تنها حاصل فرایندهای خالص اقتصادی و اجتماعی قلمداد می‌کنند با این گفته توافق ندارند. البته اگر منظور از «انقلاب» عوامل بلندمدت و پیچیده‌ای باشد که بتدریج رژیم پهلوی را ساقط کرد نظر آنها درست است. ولی اگر «انقلاب» را همان خیزش ناگهانی و نهایی توده‌ها و به فعل در آوردن عوامل بالقوه اقتصادی و اجتماعی بدانیم در آن صورت به نظر من نقش مذهب در گل ماجرا نقشی اساسی بوده است. البته باید در نظر داشت که انقلاب اسلامی دو مرحله جداگانه داشته است: در مرحله نخست که از اواخر سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۷م) با ظهور اولین ناآرامی‌ها در کشور آغاز شد و تا نخستین قیامها در شهر مقدس قم در دی ماه ۱۳۵۶ (ژانویه ۱۹۷۸م) ادامه یافت، روشنفکران غیر مذهبی با گرایش‌های چپ معتدل یا لیبرال نقش اصلی را بر عهده داشتند که با صدور اعلامیه، برگزاری شب شعر و توسل به سازمانهای بین‌المللی در دفاع از حقوق بشر و آزادیهای مدنی به فعالیت پرداختند. این دوره مصادف شد با سیاست خارجی کارتر در زمینه

حقوق بشر و در نتیجه بعضی از چپگرایان و مذهبیون مبارز تصور کردند که در پشت فعالیت روشنفکران دست آمریکا نهفته است. بدین ترتیب حملات تندروان بر ضد روشنفکران مخالف، همراه با سرسختی رژیم در برابر خواستهای آنان زمینه مناسبی شد که نیروهای مذهبی به میدان آیند و بدین ترتیب بود که مذهب تشیع از همان آغاز به صورت ایدئولوژی مسلط جنبش ضد رژیم درآمد.

ولی اگر دستکم از سالهای پایانی قرن اخیر تحولی از نظر سیاسی در مفاهیم فکری شیعه به وجود نیامده بود بعید به نظر می‌رسید که تشیع بتواند نقشی این چنین در انقلاب اسلامی بازی کند. به يك معنی انقلاب اسلامی را باید در واقع و به نوعی تکرار چهار رویداد قبلی تاریخ ایران به‌شمار آورد که عبارتند از جنبش تنباکو در سال ۱۳۰۹ ق (۱۸۹۲م)، انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ ق (۱۹۰۶م)، نهضت ملی شدن نفت در سالهای ۱۳۳۰ الی ۱۳۳۲ ش (۱۹۵۳-۱۹۵۱م) و سرانجام قیام ناکام پانزده خرداد ۱۳۴۲ ش (۱۹۶۳م) بهر هبیری آیت‌الله خمینی. شك نیست که از نظر سیاسی و اجتماعی بین این چهار رویداد مهم تفاوت‌های اساسی وجود دارد: شورش تنباکو در واقع جنبشی بر ضد سلطه خارجی بود ولی حاصل آن تنها این بود که امتیاز اعطایی به يك شرکت انگلیسی برای انحصار تجارت تنباکو لغو شد. انقلاب مشروطه در واقع نخستین تلاش مردم ایران در عصر جدید برای تأسیس يك نظام حکومتی مبتنی بر آرای مردم محسوب می‌شد. نهضت ملی شدن نفت نیز جلوه‌ای از مبارزه ضد خارجی بود ولی گستردگی آن از جنبش تنباکو بمراتب فراتر می‌رفت، و قیام سال ۱۳۴۲ ش (۱۹۶۳م) نیز تلاشی بود از سوی علما در برابر غیردینی کردن دستگاه دولت بر اساس «انقلاب سفید» شاه.

ولی با وجود تفاوت‌های مذکور، هر چهار رویداد فوق وجوه مشترکی نیز داشتند که دوتای آنها قابل ذکر است: نخست اینکه در هر يك از این رویدادها میان علما، بورژوازی بومی و ملی‌گرایان لیبرال

نکته سوم اینکه شکست قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ نشان داد که پیروزی رهبریت دینی در هر انقلابی مشروط به اتحاد داخلی و همبستگی کلیه نحل‌های فکری علما از جناح معتدل تا جناح تندرو می‌باشد.

با توجه به این تجربه سیاسی بود که علما جنبش مردمی سال ۱۳۵۷ را سازمان دادند و از همان آغاز مصمم شدند که در دام نیروهای رادیکال و لیبرال فعال در مرحله آغازین جنبش گرفتار نشوند. (استاد شهید) مرتضی مطهری که یکی از متفکران اصلی این قشر به‌شمار می‌رود چند ماه پیش از سقوط شاه می‌نویسد:

«تاریخ نهضت‌های اسلامی صدساله اخیر يك نقيصه را در رهبری روحانیت نشان می‌دهد و آن اینکه روحانیت نهضت‌هایی را که رهبری کرده تا مرحله پیروزی بر خصم ادامه داده و از آن پس ادامه نداده و پی کار خود رفته و نتیجه زحمات او را دیگران... برده‌اند... مشروطیت ایران را روحانیت به‌ثمر رسانید اما آن را ادامه نداد و بهره‌برداری نکرد و لذا طولی نکشید که يك دیکتاتوری خشن روی کار آمد و از مشروطیت جز نام باقی نماند. بلکه تدریجاً در مردم سوءظن پدید آمد که اساساً رژیم استبداد از رژیم مشروطه بهتر بوده است و مشروطیت گناه است»^۵ این فکر تازه که نه تنها ضامن تداوم رهبری دینی بر جنبش مردمی بلکه همچنین ناظر بر لزوم اشراف علما بر دستاوردهای این جنبش‌ها بود حاصل تجربیاتی است که علما از تاریخ اخیر ایران اندوختند و نیز از تحول در دیدگاه سیاسی آنها حکایت می‌کند. بهترین عنوانی که می‌توان بر کل این فرایند نهاد «احیای مذهب» است که با «اصلاح دینی»، یا «تجدید حیات» (بمعنای رنسانس) فرق دارد. زیرا رنسانس یا اصلاح دینی به مفهوم اصلی آن اساساً در تشیع یا تسنن پا نگرفته است. احیای سیاسی مذهب در نحلّه فکری تشیع پدیده‌ای نسبتاً جدید است؛ هر چند که می‌توان ریشه‌های آن را به جریانات دینی و

غیر دینی یا نیمه دینی (بخصوص در مورد اخیر) همبستگی وجود داشت (البته فعالیت چپگرایان چه سوسیالیست‌ها و چه کمونیست‌ها فقط منحصر به سال‌های دهه ۱۳۳۰ ش/ ۱۹۵۰ م بود). نکته دوم این است که حضور توده‌های عظیم مردم در همه این حرکات تنها به برکت وجود رهبران مذهبی تأمین می‌شد. به عبارت دیگر بدون نفوذ کلمه رهبران دینی جنبش‌های مذکور نمی‌توانست حمایت اکثریت عظیم مردم را کسب نماید. می‌توان وجه مشترک دیگری نیز، البته در میان سه رویداد نخست (یعنی جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه و نهضت ملی) پیدا کرد و آن اینکه جنبش‌های مردمی مذکور ابتدا به ساکن پیروز شدند و در کلیه آنها نیز ابتدا برد بارهبری دینی نهضت‌ها در هر دوره بود (این امر در مورد قیام سال ۱۳۴۲ رخ نداد زیرا به علت مواضع ضد سلطنت و سازش ناپذیر آیت‌الله خمینی از همان آغاز شکافی میان ایشان و روحانیون محافظه کار به وجود آمد). ولی بهر حال در هر يك از انقلابات مذکور دولت یا ملی‌گرایان نیمه مذهبی پس از چندی ابتکار عمل را به دست گرفتند و مذهبیون را از قدرت کنار گذاشتند. برای نمونه کمی پس از اینکه سروصدای جنبش تنباکو خوابید باز دولت امتیازات بانکی و معدنی به انگلیسی‌ها، روس‌ها و سایر قدرتهای غربی اعطا نمود و با هیچگونه مخالفت داخلی مؤثری هم مواجه نشد. همچنین رژیم مشروطه هم با آنکه با پایمردی علما مستقر شد منجر به روی کار آمدن رضاشاه و ضدیت سرسختانه وی با روحانیون شد و به همین ترتیب هنگامی که نهضت ملی شدن نفت به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳ م) انجامید ملی‌گرایان به رهبری دکتر مصدق تقصیر را متوجه جناح علما به رهبری آیت‌الله کاشانی نمودند. بدین ترتیب بود که علماء از این حوادث به سه جمع بندی کلی رسیدند: نخست اینکه هر گاه واقعاً تصمیم به شرکت در يك مبارزه سیاسی بگیرند پیروزی آن حتمی است. دوم اینکه علما نباید در رهبری جنبش‌های سیاسی، شخصیت‌های غیر مذهبی یا نیمه مذهبی را چه قبل و چه بعد از پیروزی با خود شریک کنند. و

● زمینه بروز انقلاب بر نوعی رویکرد جمعی به مذهب قرار داشت که بویژه نشانگر اعتقاد عمیق به مبانی مذهب شیعه بود و همین خصلت است که به انقلاب ایران در میان سایر انقلابات عصر ما جایگاهی ویژه و شاید منحصر به فرد می‌بخشد.

روشنفکری ایران در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی پیوند زد. این پدیده اساساً بر محور ارائه تفسیر تازه‌ای از یک سلسله مفاهیم اصلی شیعه متکی است که هدف آن ایجاد نوعی تحریک سیاسی و ظلم‌ستیزی می‌باشد. و مسلماً بدون این تفسیر و برداشت تازه، تشیع نمی‌توانست نقشی را که در حوادث سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ (۱۹۷۸ و ۱۹۷۹م) بازی کرد بر عهده گیرد.

فقه‌های برجسته اهل تسنن مبنای اطاعت از حکام - حتی حکام جائر - را بر حکم کلی قرآن مستند می‌سازند که بر اساس آن باید از خدا و پیغمبر و اولوالامر اطاعت نمود و معتقدند که به هر حال حتی یک رژیم جائر بر هرج و مرج مرجح است. اما شیعیان از آنجا که (تا قبل از صفویه) همواره به صورت اقلیتی در میان اکثریت سنی‌ها به سر می‌بردند برای حفاظت و بقای خود مجبور به سکوت در برابر حکام جائر بودند و این شیوه را به «تقیه» تعبیر می‌نمایند که معنی آن «مخفی کاری مصلحتی» است ولی در ادبیات اخیر شیعه از بار منفی آن کاسته شده و بیشتر برای نوعی مبارزه مخفی با ظلم به کار می‌رود.

جدا از این امر دو اصل دیگر و نیز واقعه تاریخی کربلا در سنت تشیع زمینه‌های بالقوه‌ای برای صدور جواز انقلاب در تفکر شیعه محسوب می‌شوند. اولین اصل موضوع «غیبت» امام (ص) است که به موجب آن دوازدهمین امام معصوم شیعیان یعنی حضرت مهدی (عج) در سال ۳۲۹ ق (۸۹۳م) غایب شد تا در آخر الزمان ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید. به عقیده شیعه از هنگام غیبت تا ظهور امام، جهان خالی از عدل و داد است. اعتقاد به این پدیده که بر اساس آن و به فتوای بعضی از فقهای عظام در دوره غیبت، قدرتهای دنیوی مشروعیتی نخواهند داشت بطور بالقوه موجود حالتی انقلابی است. ولی در حقیقت تا این اواخر چنین برداشتی وجود نداشت چرا که با نامشروع شمردن کلیه قدرتهای موجود در جهان و اعتقاد به اینکه تشکیل هر نوع دولت مشروع موکول به آخر الزمان است شیعیان در طول تاریخ خود به جای ستیز با دولت‌های حاکم، دچار انفعال سیاسی می‌شدند. ولی در واقع می‌توان گفت که هر

نوع تفکر مربوط به اندیشه مهدویت که نویدبخش ظهور دولتی آرمائی در آینده باشد - آنچنان که شیعیان دوازده امامی معتقدند - از نظر سیاسی بمشابه شمشیری دودم است: یعنی هم می‌تواند مشوق پیروان خود به مبارزه باشد و هم اینکه آنها را به تسلیم و رضا ترغیب نماید.

اصل دوم یعنی «انتظار فرج» که از اصل اول یا «غیبت» ناشی می‌شود به خوبی این امر را روشن می‌کند. زیرا اصل عدم مشروعیت حکام دنیوی مفهومی نیست که تا ابد ادامه داشته باشد و معنی اصلی آن این است که تا ظهور رهبری مشروع در آینده باید چشم به راه بود. ولی این انتظار در عین حال می‌تواند موجب دور رفتار سیاسی در عین حال باشد: یعنی هم می‌تواند پیروزی نهایی حق بر باطل را به صورت یک جبر تاریخی در آورد و هم در عین حال می‌تواند افراد را به پذیرش تقدیر و سر نوشت و رضا دادن به قضا و قدر مجاب نماید و حصول به سعادت حقیقی را به شکل امری موعود در آینده در آورد.

تا اینجا به مفاهیم «غیبت» و «انتظار» از نظر تشیع و معانی مختلف آن اشاره شد. اینک به نقش واقعه کربلا در پی‌ریزی نظریه انقلاب در تشیع می‌پردازیم. واقعه کربلا خاطره شهادت امام سوم حضرت حسین بن علی (ع) است که قیام وی (برضد یزید) در سال ۶۱ ق (۶۸۰م) بیرحمانه سرکوب شد. در اینجا هم طی قرون متمادی و در بهترین حالت شهادت امام حسین (ع) صرفاً وسیله‌ای برای عزاداری و بکاء به‌شمار می‌رفت و معنایی بیش از این نمی‌داد. کمتر پیش می‌آمد که از این واقعه سرمشقی برای مبارزه با نظام موجود ساخته شود. از این رو بود که کل «حماسه حسینی» تنها یادآور مظلومیت و قربانی شدن امام حسین (ع) و مفهوم شهادت برای خود شهادت بود و علاوه بر این محملی برای خودآزاری (مثل قمه زدن) و نیز راهی برای تظاهر به دینداری شمرده می‌شد.

ولی در طول یکصدسال اخیر برداشت شیعه از همه این مفاهیم نیز بتدریج عوض شد. بخشی از این تحول ناشی از آگاهی فکری مردم و بخشی مربوط به تحولات سیاسی و اجتماعی در جامعه بود و قسمتی نیز به نقش اجتهاد یعنی ابزار مقطعی

● اگر انقلاب را خیزش ناگهانی و نهایی توده‌ها و به فعل درآمدن عوامل بالقوه اقتصادی و اجتماعی بدانیم در این صورت به نظر من نقش مذهب در انقلاب اسلامی ایران نقشی اساسی بوده است.

یافته‌اند مشاهده کرد. در اینجا هم مثالی از آثار (استاد شهید) مرتضی مطهری برای فهم جو فکری نسل جدید علمای مبارز کفایت می‌کند. این نوشته مربوط به تعریف مجددی از مفهوم «انتظار» است که بنا به گفته وی دو گونه را شامل می‌شود:

«گونه اول انتظار که سازنده و نگهدارنده است. تعهدآور است، نیرو آفرین و تحریک بخش به گونه‌ای است که می‌تواند نوعی عبادت و حق پرستی شمرده شود؛ و (دوم) انتظاری که گناه است، ویرانگر است، اسارت بخش است، فلج کننده است و نوعی «اباحیگری» باید محسوب گردد. این دو نوع انتظار فرج، معلول دو نوع برداشت از ظهور عظیم مهدی موعود است و این نوع برداشت به نوبه خود از دو نوع بینش درباره تحولات تاریخی ناشی می‌شود»^۸

«اندیشه مهدویت به حسب اصل و ریشه قرآنی است. این قرآن مجید است که با قاطعیت تمام پیروزی نهایی ایمان اسلامی (و غلبه قطعی صالحان و متقیان را نوید داده است... این اندیشه بیش از هر چیز مشتمل بر عنصر خوشبینی نسبت به جریان کل نظام طبیعت و مسیر تکاملی تاریخ و اطمینان به آینده است... اصل انتظار فرج از یک اصل کلی اسلامی و قرآنی دیگر استنتاج می‌شود و آن اصل حرمت یأس از روح الله است. مردم مؤمن به عنایات الهی هرگز و در هیچ شرایطی امید خویش را از دست نمی‌دهند»^۹

آنچه در این دیدگاه پر تحریک، خوشبینانه و انقلابی جالب توجه است، گرایش به آرمانگرایی اولیه تشیع است که نسل قبلی علما (در دوره مشروطیت) سعی داشت آن را به گونه‌ای تعدیل کند که بتواند با قدرتهای موجود و مهم تر از آن با نهادهای سیاسی وارداتی از غرب هماهنگ شود. اما وقتی که این قوا و نهادهای غربی موجود - از قبیل مجلس، سلطنت مشروطه، احزاب

و ذاتی مذهب تشیع برای انطباق با تحولات تازه برمی‌گشت. حاصل این دگرگونی کنار گذاشتن رضا به تقدیر و سر نوشت در مفاهیم فوق و کشیده شدن به سوی مبارزه و عمل بود.^۶ این همان چیزی است که به نظر سایر مسلمین «فداست‌زدایی»، «سیاسی کردن» یا «عرفی کردن» بعضی از احکام اساسی اسلام شمرده می‌شود^۷ ولی در مورد ایران شاید درست تر آن باشد که این امر را حرکت جدیدی به سوی واقعگرایی به شمار آوریم که در اصل هدفش گریز از آرمانخواهی بی نتیجه گذشته بوده است. این مسئله در مورد انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ق (۱۹۰۶م) هم مشهود است که در آن اصرار علما برای محدود کردن قانونی قدرت شاه در واقع به معنای آن بود که مبارزه سیاسی برای بهبود شرایط در جوامع شیعه جایز است و نباید تنها موکول به ظهور امام غایب گردد و تا فرا رسیدن آن روز مردم خود می‌توانند برای استقرار یک نظام عادلانه حکومتی قیام کنند. البته این یک پدیده بی سابقه در تاریخ شیعه نبود و مواردی از آن را می‌توان در زمینه‌های قبلی تفکر کلامی و قضایی تشیع پیدا کرد. چیزی که در انقلاب مشروطه تازگی داشت پذیرش مقتضیات زمان توسط علما برای تنظیم قوانین در قالب قانون اساسی و تأسیس مجلس جهت برقراری یک نظام حکومتی عادلانه بود.

این روند مبتنی بر واقعگرایی (و عمل سیاسی)، در دوره دیکتاتوری رضاشاه در سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ش (۱۹۲۵-۴۱م) موقتاً به خاموشی گرائید ولی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم با نیروی کمتری بروز کرد و باز هم با استقرار مجدد دیکتاتوری متعاقب کودتای ۱۳۳۲ش (۱۹۵۳م) سرکوب شد. مرحله بعدی تجدید حیات این روند فکری به صورت تدریجی و غالباً مخفی از اوایل دهه ۱۳۴۰ش (۱۹۶۰م) در اوج یک بحران سیاسی آغاز شد و در آستانه انقلاب اسلامی به اوج خود رسید. زیربنای عقیدتی این مرحله جدید را می‌توان در آثار گروهی از متفکرین مذهبی که عمدتاً در مراکز سنتی آموزش شیعه در ایران و عراق پرورش

● اگر دستکم از سالهای پایانی قرن حاضر تحولی از نظر سیاسی در مفاهیم فکری شیعه به وجود نیامده بود بعید به نظر می‌رسید که تشیع بتواند نقشی این چنین در انقلاب اسلامی بازی کند.

سیاسی و مطبوعات از مسیر قانونی خود منحرف شدند علما دوراه بیشتر نداشتند. گروهی سیاست را کنار گذاشتند و گروهی دیگر به مبارزه روی آوردند.

گفتیم که تلاشهای شیعه در طول یکصدسال اخیر برای تعریف مجدد مفاهیم سنتی، منجر به تحولات گوناگون عقیدتی و سیاسی در جهان تشیع شد. این امر در مورد ایده آلیسم مبارز نوین شیعه نیز صادق است. ولی در اینجا باید به مسئله دیگری که از بعد جامعه‌شناسی اهمیت دارد پرداخت. سابقاً علما معمولاً از نظر منابع مالی خود وابسته به مردم بودند و از آنها مواجب گوناگون - چه به صورت واجب مانند خمس و زکات و چه به شکل صدقات و نذور - دریافت می‌کردند. اقلیتی از آنان نیز حقوق‌بگیر دولت بودند. طلاب علوم دینی نیز که خوشه‌چین حوزه درسی هر یک از علما بودند و بعضاً فدایی سرسخت آنان به‌شمار می‌رفتند اغلب از طبقه محروم برخاسته بودند (و طبعاً از نظر مالی نیز به رهبری دینی بستگی داشتند). تحول مهمی که به نظر می‌رسد بعد از جنگ جهانی دوم رخ داده ظهور قشر تازه‌ای از مذهب‌یون، هم از مدرسین و هم از طلاب - بوده است که نه کاملاً متکی به سهم امام بودند و نه اینکه مستقیماً حقوق‌بگیر دولت به‌شمار می‌رفتند. به عبارت دیگر ایجاد امکانات شغلی تازه - نظیر تدریس در نهادهای غیر مذهبی، مدارس و دانشگاهها و نیز چاپ آثار و غیره - باعث شد که این گروه بتوانند بدون اتکای مالی مستقیم به علمای حوزوی و دولت، ممر در آمدی برای زندگی خویش دست‌و‌پا کنند، هر چند از نظر تشکیلات مذهبی به هر حال ارتباطشان با علما برقرار بود. این امر در کل، آنها را به سایر گروههای تحصیل کرده مانند معلمان، استادان، نویسندگان و بطور کلی نخبگان جامعه نزدیک تر کرد و در مجموع آنها را در معرض جریانات افراطی و جوابگویی به فشارهای اجتماعی و سیاسی قرار داد.

در واقع عمده تلاش سازمانی و عقیدتی که آگاهانه یا ناآگاهانه زمینه را برای رهبری مذهبی انقلاب آماده ساخت، بخصوص استفاده سیاسی از

● اندیشه تازه‌ای که نه تنها حکم به ضرورت تداوم رهبری دینی بر جنبش‌های مردمی می‌دهد بلکه همچنین ناظر بر لزوم اشراف علما بر دستاوردهای این جنبش‌هاست حاصل تجربیاتی است که علما از تاریخ اخیر ایران اندوخته‌اند و نیز از تحول دیدگاه سیاسی آنها حکایت می‌کند.

مساجد، توسط همین اقشار صورت می‌گرفت. البته گروههای دیگری مانند سایر عناصر مذهبی ناراضی از دستگاه، مذهب‌یون مؤمن ولی غیر سیاسی، طرفداران پیوند اسلام با سوسیالیسم یا مارکسیسم نیز (به‌مرور زمان) به این گروه پیوستند. پیوند همه این نارضایتی‌های اجتماعی، سیاسی و عقیدتی به یکدیگر باعث شد که مخالفین مذهبی و حتی محافل محافظه‌کار که سالهای متمادی طرفدار شاه بودند در سال ۱۳۵۷ ش (۱۹۷۹ م) ناگهان به مخالفت با نظام برخیزند. علت شکست قیام ۱۳۴۲ ش (۱۹۶۳ م) و پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ ش (۱۹۷۹ م) همین بود که در قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ علمای محافظه‌کار و علمای مبارز متحد نبودند ولی در سال ۱۳۵۷ یکپارچگی زیادی میان آنها به‌وجود آمده بود. مسلماً انقلاب اسلامی را نباید به صرف صبغه مذهبی آن و کششی که به چهارده قرن قبل دارد نامأنوس به‌شمار آورد. به تعبیر «هانان آرت» آرزوی بازگشت به اعصار طلابی تاریخ الهامبخش بسیاری از انقلابات در مغرب زمین نیز بوده است. به نوشته او:

«عجیب نیست اگر بگوئیم که کلمه «انقلاب» برعکس تصور ما، در اصل به معنای «باز آوردن» (و اعاده دورانه‌های گذشته) است. انقلابهای سده هفدهم و هجدهم که از نظر ماروچ عصر جدیدند در زمان خود تلاشی برای رجعت به گذشته محسوب می‌شدند. درست است که جنگ‌های داخلی انگلستان پیش در آمد بسیاری از افکار جدیدی بود که در ذهن ما با عناصر نوین انقلابهای قرن هجدهم پیوند یافته‌اند... (ولی) با این همه واقعیت این است که پیروزی کوتاه این نخستین انقلاب عصر جدید از نظر رسمی نوعی بازگشت به گذشته شمرده می‌شد و عبارت «بازگشت آزادی با عنایت خداوند» که بر مهر بزرگ سال ۱۶۵۱ م نقش بسته است گواه این معنی است... انقلابهای آمریکا و فرانسه را (نیز) مردمی به‌راه انداختند که در آغاز امر، رسالت خود

کتاب به خاطر مخطوط نمی‌کرد. مطهری متفکری اصیل و خلاق، مسلمانی به تمام معنی و انسان دوست بود» اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۱۵.

۱. آثار بیشتر کمونیست‌های ایرانی مروج این نظریه می‌باشد.

2. Aristotle, **Politics**, trans. Benjamin Jowett (Oxford, 1908), Book v.

3. Jeffrey Kapler, **New Perspectives On the French Revolution: Readings in Historical Sociology** (London, 1965), p.17.

4. See Muhammad Ja'far and Azar Tabari, 'Iran: Islam and the Struggle for Socialism', in **Khamsin**, Journal of Revolutionary Socialists of the Middle East, 8 (1981), pp. 83-104; Fred Halliday, **Iran: Dictatorship and Development** (London, 1979), pp. 285-303; Farhad Kazemi, **Poverty and Revolution in Iran: The Migrant Poor, Urban Marginality and Politics** (New York University Press, 1980).

۵. مرتضی مطهری. «نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر». (تهران): دفتر انتشارات اسلامی، (بی تا) صص ۱۰۴ و ۱۰۵ (این خطابه بنا بود در عصر ۱۴ شعبان ۹۸ هجری قمری ایراد شود)

۶. برای آگاهی بیشتر از این نوع برداشتهای تازه نگاه کنید به اثر دیگری از همین نویسنده تحت عنوان «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر»؛ ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳، فصل ۵.

7. Cf. Clifford Geertz, **Islam Observed** (Yale University Press 1968).

۸. مرتضی مطهری. «قیام و انقلاب مهدی (ع) از دیدگاه فلسفه تاریخ به ضمیمه شهید». تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۹۸ ق. صص ۷ و ۸.

۹. مرتضی مطهری. همان، صص ۵۷.

۱۰. هانا آرنه. انقلاب. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱، صص ۶۱-۵۹ (با بعضی تغییرات).

را تنها اعاده نظام دیرین می‌دانستند؛ نظامی که در اثر خودکامگی‌های حکومت مطلقه سلطنتی یا سوءاستفاده‌های حکومت انگلستان در مهاجرنشین‌ها برهم خورده و مورد تجاوز واقع شده بود. این مردم در نهایت اخلاص و در ضمیر خویش مدعی بودند که قصد بازگشت به دورانی را دارند که در آن همه چیز در وضع مطلوبی قرار داشته است»^{۱۰} خلاصه کلام آنکه اسلام شیعی منبع اصلی اسطوره‌ای و زمینه‌ساز انقلاب اسلامی بوده است و لذا تشیع را می‌توان همان عنصری دانست که انقلاب ایران را از سایر انقلابات عصر ما متمایز می‌کند و به همین علت باید ویژگی‌های آن را در همین امر جستجو کرد: یعنی عواملی همچون رهبری فردی انقلاب که در حالت کاریزمایی آیت‌الله خمینی متجلی است؛ قابلیت نسبی آن برای جلوگیری از توسل به خشونت‌های وسیع و غیر ضروری در طول ماههای قبل از سقوط شاه؛ تشکل بخشیدن به بسیاری از گروههای اجتماعی مانند بازرگانان، کارمندان و بخش اعظم طبقه متوسط که در عین استفاده از اوضاع قبل از انقلاب، صرف نارضایی سیاسی یا مادی آنها از رژیم سابق برای بسیج و به حرکت در آوردن شان کفایت نمی‌کرد و بالاخره اینکه انقلاب به راحتی توانست حمایت اکثریت مردم را با چند شعار کلی و ساده، همچون «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» جلب کند.

یادداشتها

* مشخصات کتابشناختی مرجع مقاله حاضر از این قرار است:

Hamid Enayat. "Revolution in Iran 1979: Religion As Political Ideology" In **Revolution in the Third World: Currents & Conflicts in Asia, Africa and Latin America**. rev. ed Chaliand. 1989 Viking Penguin.

** «اگر دوستی اینجانب با مرحوم مرتضی مطهری استاد فلسفه اسلامی دانشگاه تهران نبود، اندیشه اصلی این

● مسلماً نباید انقلاب اسلامی را به صرف صبغه مذهبی آن و کششی که به چهارده قرن قبل دارد نامانوس دانست. به گفته هانا آرنه، آرزوی بازگشت به اعصار طلایی تاریخ، الهام بخش بسیاری از انقلابات در مغرب زمین نیز بوده است.